

تحول در نظام بین‌الملل و کار ویژه‌های ملت-دولت

رضا سیمبر^۱

شاید سه دهه پیش سخن گفتن راجع به ملت-دولت^۲ هنوز جالب به نظر می‌رسید و در مطالعه روابط بین‌الملل عنصر دولت ملی^۳ موضوعی اساسی به شمار می‌رفت، در حالی که امروزه آن جذبه و اهمیت سابق از دست رفته است. شعار لیبرال‌ها مبنی بر ایجاد دولت محدود^۴ در خانه و دولت قوی در خارج، به معنای تأکید اندک علوم سیاسی بر دولت ملی بود، در حالی که ابعاد خارجی قدرت حکومت بیشتر مورد توجه رئالیست‌های متفکر در زمینه روابط بین‌الملل بود. امروزه مطالب بسیار متنوع و جدیدی درباره حکومت گفته می‌شود که امر حل معمای دولت ملی را بیش از پیش با مشکل مواجه می‌نماید. این در حالی است که دنیا نیز چهره بسیار متفاوتی نسبت به گذشته پیدا نموده است. این شرایط انتقالی بیداری و هوشیاری ما را نسبت به نارسایی و ناکفایتی نهادهای سنتی در روابط بین‌الملل بیشتر می‌سازد.^(۱)

مشخصه اصلی قرن بیستم تکثر و ازدیاد دولت‌های حاکم^۵ در اجتماع سیاسی بین‌المللی بود. مدرنیسم بر اساس کشورها و به عنوان ابزاری جهت تعریف فضای سیاسی دنیا شکل گرفت. در واقع قلمروهای سیاسی اصلی‌ترین بازیگران عرصه بین‌الملل بودند و هیچ فضای خالی بین

۱. دکتر رضا سیمبر، عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه گیلان است.

2. Nation-States
3. National Government
4. Limited Government
5. Sovereign States

کشورها متصور نبود. ملت-دولت‌ها هم تعریف‌کننده فضای داخلی و هم فضای خارجی خود بودند. اما امروزه علائم تغییر و تحول شرایط، بسیار متنوع و زیادند. در مرکز ثقل این تحولات، نقش ملت-دولت‌ها و ارتباط آن با تحولات دوران معاصر قرار دارد. دولت‌ها تا چه اندازه قادرند به چالش‌هایی که به طور ذاتی دارای ماهیت فراملی هستند واکنش مناسبی نشان دهند. مسائلی مانند تخریب محیط زیست، ایدز، تروریسم و موج گسترده مهاجرت در این مجموعه قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد ما نیازمند ارائه تعریف جدیدی از فضای بومی، ملی و بین‌المللی درخصوص ملت-دولت‌ها هستیم. از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که دیگر آنها نمی‌توانند به عنوان تنها تعریف‌کننده فضای سیاست بین‌الملل مطرح باشند. شتاب روند جهانی شدن، سنگ‌بنای اصلی در فرضیه مدرنیته را به طور عام و ملت‌دولت‌ها را به طور خاص به چالش می‌کشانند. پس طبیعی است فرضیه‌ای که ملت-دولت‌ها را بنیادی‌ترین عامل در روند سیاسی معرفی می‌نمود، نمی‌تواند اعتبار داشته باشد.^(۲) نقطه شروع این بحث، سیاست جهانی^۱ و نه سیاست بین‌الملل^۲ است. برداشت "سیاست جهانی" در ادراک سنتی از روابط بین‌الملل به فراموشی سپرده می‌شد. چراکه در این برداشت به وجود سایر مؤلفه‌های سیاسی در کنار عنصر ملت-دولت‌ها نیز تأکید می‌گردید. اگر نقطه آغاز تجزیه و تحلیل ما تنها به تحولاتی اشاره کند که جلوه سیاسی داشته و بین حکومت‌ها واقع می‌شود، فهم و توضیح تحولات جهانی ناممکن می‌گردد.^(۳)

سؤال اصلی مقاله این است که چه عواملی موقعیت ملت-دولت‌ها را مورد تهدید قرار داده و افق آینده چگونه ترسیم می‌شود. در این نوشتار هم ماهیت این تحول و انتقال توضیح داده می‌شود و هم راهی ممکن برای تصور مجدد فضای سیاسی در دنیا ارائه می‌گردد.

ملت-دولت‌ها و روند جهانی شدن

در این مجموعه دو مقوله هویت و جهانی شدن^۳ حائز اهمیت هستند. امروزه کشورها به

1. World Politics
2. International Politics
3. Identity and Globalization

حدود معین و مرزهای معلومی در روند جهانی شدن رسیده‌اند. از زمانی که کشورها شکل یافته‌اند در حال تغییر و تکامل و تطبیق هستند تا پاسخگویی نیازهای انسانی و نیازهای نهادی در شکل و عملکرد خود باشند. برخی معتقدند مبحث اشکال حکومت‌ها قسمتی از "داستانی است که هرگز پایان ندارد" پدیده‌ای که "همواره در فضای سیاسی داخلی در حال شدن" است، اما هرگز کامل نمی‌شود. (۴)

جهانی شدن بر تغییر ساختار فضای سیاسی بین‌المللی بسیار تأثیر داشته است. دوسیمای بنیادین در روند جهانی شدن وجود دارد که اول روند فزاینده وابستگی‌ها و ارتباطات متقابل است و دوم کاهش به ظاهر فزاینده اهمیت مرزهای ملی می‌باشد. در واقع افزایش ارتباطات متقابل به کاهش اهمیت مرزهای ملی نیز منجر شده است. دنیا چندان به هم نزدیک شده که رخدادهای واقعه در یک قسمت دنیا می‌تواند به طور شگرفی بر جوامع بسیار دور دست نیز تأثیرگذار باشد. وابستگی‌های متقابل^۱ چنان عمیق شده‌اند که امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تنها در محدوده بومی تأثیرگذار نیستند. امور سیاسی محصور در مرزها نیستند. از حدود آنها می‌گذرند و به این ترتیب تمایز کلاسیک بین سیاست داخلی و بین‌المللی را با شک و ظن مواجه می‌نماید. می‌توان روزی را پیش‌بینی کرد که محصول ملی، فن‌آوری ملی و شرکت ملی وجود نداشته باشند. در چنین شرایطی، حداقل از دیدگاه اقتصادی، مرزها به شکل فزاینده‌ای اهمیت خود را از دست می‌دهند. جهانی شدن، فرضیه کشورهای حاکم و محدود به مرزهای معلوم را به چالش می‌کشاند و فضای سیاسی جدیدی را به وجود می‌آورد که تنها حدود آن همه دنیا است. (۵)

ملت-دولت‌ها آنگونه که بودند، نیستند. آنها به وسیله عوامل گوناگونی به غبار فراموشی سپرده می‌شوند. بازارهای جهانی پول آنها را تحقیر کرده‌اند، شرکت‌های بزرگ چندملیتی باده فخر به آنان می‌فروشند و همواره در ترس موشک‌های بین‌قاره‌ای قرار دارند. در این هیاهو آنان به افسوس به دوران طلایی گذشته خویش می‌نگرند. شاید نتوان باور کرد که چنین موجود در حال وضعی، کماکان مؤلفه اساسی در روابط بین‌الملل محسوب شود. پدیده‌ای که قراردادها را امضا می‌کند، به اتحادها می‌پیوندد. در مقابل دشمنان قد علم می‌نماید و نهایتاً به عرصه جنگ و نبرد وارد می‌شود. در شرایط فعلی ملت-دولت‌ها به مؤلفه‌ای عمده‌تر، گسترده‌تر، قدرتمندتر و

تواناتر برای مواجهه با فن‌آوری مدرن تبدیل می‌شوند. اما نکته این است که نمی‌توان به سادگی و با سرعت قضاوت نمود چرا که ممکن است به نتایج گمراه‌کننده‌ای برسیم.

دلایل افول نقش بازیگری ملت - دولت‌ها

نظام ملت - دولت‌ها که اختراع پایدار بشر بوده از معاهدات وستفالی^۱ در سال ۱۶۴۸ میلادی شکل گرفت و به رغم موضوعات اشاره شده، هیچ افق روشنی برای اضمحلال کامل این نظام وجود ندارد. اما روز به روز هر چه بیشتر آشکار می‌شود که ملت - دولت‌های مستقل و نه ارتباط بین آنها نمی‌توانند وظایف تعیین شده حکومت‌ها را به مانند گذشته برآورده سازند. گردونه اقتدار سیاسی و کنترل قانونی دولت - ملت‌ها به واسطه روابط گسترده و متقابل مردم در سطح جهان در حال کمرنگ شدن است. تکثیر سازمان‌های فراملی و فرامرزی مانند گروه‌های مختلف مذهبی، قومی، تخصصی و ذی‌نفوذ این اقتدار را هر چه بیشتر به چالش می‌کشاند.^(۶)

توانایی نظام ملت - دولت‌ها برای حفظ نظم عمومی، نگهداشت حاکمیت مستقل اعضای آن، چه کوچک و بزرگ وابسته به تعهدات اتحادی بود که تلاش می‌کرد با چالش‌های برخاسته از عدم توازن در قدرت نظامی مواجهه نموده و به این ترتیب کشورهای را که خوی متجاوزانه دارند محدود و منزوی کند. اما با پیشرفت و توسعه فن‌آوری تسلیحاتی به تدریج قابل اعتماد بودن چنین نظامی را با شک و تردید پررنگی مواجه می‌کند. چرا که اندک اندک همه کشورها از جمله حتی خود ابرقدرت‌ها را تحت چتر ایمنی مناسب و کفایت‌مندان‌های قرار می‌دهد. اگرچه امروزه توسط دولت‌مردان نظام‌های اتحاد به صراحت گفته نمی‌شود اما روشن است که هیچ کشوری نمی‌تواند با اطمینان به متحدان خود در یک جنگ مسلحانه به ویژه وقتی که خصم دارای سلاح اتمی باشد، تکیه و اعتماد نماید.

کشور چین این درس تلخ را در خلال مواجهه با ایالات متحده آمریکا در دهه پنجاه و درباره تنگه فورموسا^۲ به خوبی آموخت. در آن زمان خروشچف به‌رغم وعده و وعیدهای خویش نتوانست به شکل بامعنا و به موقع در مقابل تهدیدات ایستادگی کند در نتیجه مائوتسه

1. Westphalia

2. Formosa Strait

دونگ مصممانه اراده نمود که به تجهیز تسلیحات اتمی بپردازد و به هیچ بازیگر دیگری در صحنه شطرنج جهانی تکیه ننماید. ویتنام شمالی درس مشابهی را در خلال یک دهه از مذاکلات امریکا در هند و چین یاد گرفت آن هم هنگامی که هم اتحاد جماهیر شوروی و هم چین بابوق و کرنا اعلام نموده بودند که آنها متحد کوچک خود یعنی ویتنام را در مقابل تهدیدات "امپریالیستی" رها نخواهند کرد، اما در مقام عمل بدون ترس و محابا اینگونه کردند و هنوز در دنیا به هیچ سیستم اتحادی نمی توان تکیه نمود.

ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه در اواخر دهه ۵۰ میلادی آنچه که قبلاً نمی توانست بر زبان براند، گفت. وی اشاره نمود که اگر فرانسه نتواند نیروی اتمی بازدارنده خود را گسترش دهد، روز دهشتناکی فرا خواهد رسید. فرانسه به همراه سایر کشورهای اروپای غربی به وسیله تهاجم اتمی اتحاد جماهیر شوروی ویران خواهد شد در حالیکه امریکا اروپای شرقی را دچار سرنوشت مشابهی خواهد کرد و نهایتاً دو ابرقدرت از حمله به یکدیگر دست خواهند شست. آنچه که آن را به شکل کابوسی ترسیم می نمود همان بود که متخصصان علوم استراتژیک ارائه می کردند. هرچقدر توازن وحشت بین امریکا و شوروی متعادل تر می شد، ضمانت های حمایتی امریکا کم رنگ تر می گردید.

اقدامات چین و فرانسه به نوبه خود کابوس جدیدی را برای ابرقدرت ها آفرید، اغلب کشورها می کوشند تا به تسلیحات اتمی دست یابند و به این ترتیب چرخه دهشتناکی از وقوع یک فاجعه اتمی در دنیا آفریده می شود. تلاش یک جانبه کشورها برای تسلیح اتمی، مسکو و واشنگتن را برآن واداشت تا از گسترش تسلیحات اتمی ممانعت به عمل آورند. براساس قرارداد منع گسترش سلاح های اتمی در سال ۱۹۶۸م. که به طور مشترک توسط امریکا، شوروی و انگلستان طراحی شده بود، دو ابرقدرت و سایر امضا کنندگان متعهد شدند تا توانائی های تسلیحات اتمی را به کشورهایی که دارای این توانایی نیستند منتقل نکنند، در حالیکه کشورهای فاقد سلاح اتمی نیز با امضای این قرارداد متعهد می شدند تا به گسترش تسلیحات اتمی یا دریافت فن آوری آن نپردازند. در مقابل ابرقدرت ها متعهد می شدند که اگر کشورهای فاقد تسلیحات اتمی مورد تهدید سلاح اتمی توسط سایر کشورها قرار گیرند، از ضمانت های امنیتی^۱ برخوردار

1. Security Guarantees

شوند، البته ضمانت‌هایی که هرگز تعریف مشخصی از آنها ارائه نشد.

فرانسه و چین از امضای قرارداد سرباز زندق و آن را بهانه‌ای می‌دانستند که دو ابرقدرت به واسطه آن انحصار اتمی خود را حفظ می‌کردند. برخی کشورهای میانه مانند برزیل، هندوستان، آفریقای جنوبی و اسرائیل از امضای قرارداد سرباز زندق مدعی شدند که این قرارداد تلاش تبعیض‌آمیز برای مشروع نمودن نظام طبقاتی^۱ در جامعه بین‌المللی است.^(۷) به عبارت دیگر کلوپ کشورهای اتمی از سایرین متوقعند تا به آنان تکیه نموده و امیدوار باشند آنها موازنه قدرت جهانی را حفظ کنند. امروزه در ابتدای قرن بیست و یکم بیش از یک سوم کشورهای دنیا پیمان منع تکثیر سلاح‌های اتمی را امضا نکردند و بسیاری از کشورها توانایی ساخت اینگونه سلاح‌ها را دارند. شاید امروزه واقع‌گرایانه نباشد که تصور کنیم ژاپن در کلیه شرایط دست به فن‌آوری هسته‌ای نزنند. گسترش سلاح‌های اتمی در نظام بین‌الملل افزایش دهنده ترس و تهدید بین متحدان و متخاصمان است و جو عدم اعتماد را هرچه بیشتر گسترش می‌دهد.

شرایط موجود در عصر اتم تمهید کننده یک نظام یکپارچه از دولت-ملتهاست که تنها می‌تواند تناقضات موجود در نظام را بیشتر کند. پیش‌بینی تاثیرات دهشتناک استفاده از تسلیحات اتمی دارای تاثیرات اجتماعی در سطح جهانی است. این حرکات هانه تنها صرفاً در مقابل بمب اتم بلکه در مقابل نظام دولت-ملت‌ها نیز مطرح است که محور آن مخالفت با دیدگاه افراطی ناسیونالیستی می‌باشد و تهدیدات موجود در این نظام را هرچه بیشتر پررنگ می‌نماید.^(۸)

جهانی شدن و تحول در کار ویژه ملت-دولت‌ها

از طرف دیگر در زمینه‌های اقتصادی، توانایی نظام ملت-دولت‌ها برای تامین امنیت عمومی، تجارت نظام‌مند، عدالت اجتماعی و ایجاد یکپارچگی فرهنگی به منصفه ظهور رسیده است. در بسیاری از موارد، خریداران و فروشندگان بدون توجه به نهادهای قانونی و سیاسی حکومت‌ها عمل می‌کنند. در نظام جهانی، کشورها به سختی در اقتصاد فراملی تاثیرگذار هستند. سلامت اقتصاد ملی به طور محتوایی به واردات خارجی، صادرات و سرمایه‌گذاری وابسته است. در نظام ملت-دولت‌ها تناقضی ذاتی بین ساختار قانونی رسمی و واقعیت‌های اقتصاد سیاسی

بین الملل وجود دارد. یکی از این دو باید دیگری را مقدم بدارد: یا حاکمیت ملی یا تجارت بین الملل، شرایط امروزی با شتاب به سمت اقتصاد جهانی حرکت می کند، به رغم سیاست های حمایتی که در بسیاری از کشورها وجود دارد.

عدم توانایی دولت ها برای قانونمند نمودن اقتصاد فرامرزی سیاست مربوط به عدالت اجتماعی را نیز با بحران مواجه می کند. در سیاست عدالت اجتماعی تلاش می شود تا نابرابری های اقتصادی به وسیله انتقال ثروت از قشر مرفه جامعه به قشر محروم برطرف شود یعنی قشری که توانایی رقابت در بازار را ندارد. اما اگر شرکت های چندملیتی بتوانند امکانات تولید را مداوماً جایابی مجدد نموده، از پرداخت مالیات های بالا بپرهیزند، در بسیاری از کشورها میوه های به ثمر رسیده حاصله از ده ها سال تقلای سیاسی برای قانونمند نمودن توزیع مجدد ثروت در جامعه به هدر خواهد رفت.^(۹)

کشورها در حال توسعه برای جذب سرمایه گذاری خارجی در دغدغه به سر می برند اما به رغم شعارهای مطرحه علیه شرکت های چندملیتی واقعیت این است که اینگونه کشورها شدیداً برای جلب نظر مدیران این شرکت ها با یکدیگر به رقابت می پردازند. آنان تلاش می کنند به چنین شرکت هایی ثابت کنند که محدودیت های کمی برای فعالیت های اقتصادی آنها وجود دارد و لازم نیست سهم معتابیهی از سود را به دولت کشور میزبان پرداخت نمایند. این موضوع می تواند توضیح دهنده این امر باشد که چه بسیاری از کشورهای فقیر برنامه های ارتقاء وضعیت اجتماعی - اقتصادی داخل را به تأخیر انداخته اند، برنامه هایی که می تواند وضع اسفبار بسیاری از مردم دردمند در داخل کشور را بهبود بخشد. طرح های عمده سازندگی مانند ساخت جاده ها، تامین آب آشامیدنی سالم، نظام مناسب دفن زباله، اگرچه غیرمستقیم اما دارای سود اساسی برای قشر فقیر جامعه است، اما چنین طرح هایی درجه دوم نگریسته می شود و یا به تأخیر انداخته می شوند. دلیل اصلی مقدم داشتن طرح هایی است که از دیدگاه بخش سرمایه گذار خارجی دارای رجحان است. در این روند ارائه خدمات اجتماعی بعد از توسعه اقتصادی قرار می گیرد آن هم درحالی که روند توسعه نیز شرایط نابرابری های موجود اجتماعی را وخیم تر می سازد.^(۱۰)

هر مقدار که اقتصاد جهانی می شود از قدرت کشورها در قانونمندی امور داخلی کاسته

می‌شود، این درحالی است که وقتی سیاست‌های داخلی توانایی انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی را دارا نباشند باعث انزوا و ناامیدی مردم می‌گردد. تضعیف حاکمیت ملی، بدون این که در نظام بین‌الملل تغییری ساختاری انجام شود به معنای از دست رفتن حاکمیت مردم پسنده است. این امر راه را برای بازگشت قدرتمندان و نخبگان الیگارش‌ی که نسبت به مردم پاسخگو نیستند، باز می‌نماید. در چنین شرایطی سطح احترام‌گزاری به حقوق بشر نیز در جوامع مختلف کاهش می‌یابد.

تاثیر دیگر اقتصاد جهانی بر جوامع گوناگون از بین بردن تنوع فرهنگی است. بازار جهانی سلطه طلب و خودخواه است که آزمندانه به دنبال بازار فروش در غرقه‌های سایر کشورهاست. منحصر بودن قالب‌های فرهنگی^۱ غالباً از لحاظ اقتصادی کارآیی ندارد و در نتیجه حفظ آن نیازمند مداخله به نام ارزش‌های غیراقتصادی^۲ جامعه است.

حفظ تنوع فرهنگی یکی از مهم‌ترین نقش‌های نظام ملت- دولت‌ها در جامعه جهانی است چرا که تنها از خلال توانایی دولت‌های ملی در حمایت قانونی از چنین ارزش‌های غیراقتصادی است که تنوع فرهنگی در سطح دنیا حفظ می‌شود. شاید همین تنوع فرهنگی یا به عبارت دیگر داشتن قالب‌های فرهنگی ملی ویژه است که ملت‌ها را قادر می‌سازد در مقابل هجمه فرهنگی مسلط جامعه صنعتی مدرن ایستادگی نمایند و اگر از غنای فرهنگی ویژه مختص به خود برخوردار نباشند تاب مقاومت در مقابل این بمباران فرهنگی را نخواهند داشت. بنابراین می‌توان گفت تعامل نامناسب دولت‌های ملی با اقتصاد جهانی غالباً به ناکارایی آنان در بازار داخلی منجر می‌شود و در نهایت باعث ایجاد محرومیت جامعه جهانی از تنوع‌گرایی و پلورالیسم جامعه بشری می‌شود. تنوعی که در خلال قرن‌های گذشته تمدن دنیا را به جلو پیش برد و باعث به وجود آمدن غنای فلسفه، ادبیات، هنرهای تجسمی، علوم و حتی توسعه فن‌آوری اقتصادی شد. به عبارت دیگر تسلط بازار جهانی نردبانی را که به وسیله آن جامعه بشری راه تکامل و تعالی را به تا به اینجا پیمود پله به پله خواهد برد. (۱۱)

بحث دیگر، ناکارایی دولت- ملت‌ها در حفاظت از محیط زیست طبیعی است. با

1. Cultural Uniqueness

2. Non-Economic Values

گسترش علوم، تأثیرگذاری محیط زیستی یک کشور بر کشورهای دیگر هرچه بیشتر روشن می‌شود. با گذشت زمان وفاق کم‌رنگ و ضعیف میان ساختار سیاسی- قانونی جامعه جهانی و ساختار طبیعی محیط بشر هویدا می‌گردد. پیشرفت صنعت و فن آوری باعث تأثیرگذاری مخربی بر محیط زیست شده است. تولید انبوه باعث ایجاد تغییرات عمده‌ای در محیط طبیعی زندگی بشر شده که به هیچ وجه مرزهای ملی را نمی‌شناسد و اگر از زاویه کلان به موضوع بنگریم امری کاملاً جهانشمول است. هنوز در بسیاری از مناطق دنیا ساز و کار قانونی مناسبی بر حفظ یک بازیگر ملی در مقابل اعمال مخرب بازیگر دیگر درخصوص محیط زیست وجود ندارد.

چالش دیگر در مقابل نظام ملت- دولت‌ها، فن آوری ارتباطات است.^۱ مردم در کشورهای مختلف دنیا امروز ابزارهای گوناگونی را در اختیار دارند که می‌توانند به واسطه آنها هر چه بهتر یکدیگر را بشناسند، از نحوه زندگی یکدیگر با خبر شوند و در نتیجه می‌توانند به راحتی به اظهار نظر راجع به موارد گوناگون بپردازند و راه تفاهم و دوستی را راحت‌تر بکشایند. به واسطه فن آوری ارتباطات، شباهت‌ها و تفاوت‌های مردم هر چه بیشتر آشکار می‌شود.

پیش‌بینی آینده: آنارشی یا تنوع

آنارشی^۲ موقعیتی است که در آن افراد یا گروه‌ها در مقابل اعمال خود در قبال دیگران، نسبت به هیچ کس مگر به خود پاسخگو نمی‌باشند. تحت نظام دولت- ملت‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف نوعی آنارشی در روابط بین کشورها وجود داشته است، اما باید گفت که خود دولت‌ها، حداقل تعداد زیادی از آنها قادر بوده‌اند تا نظام نسبتاً مناسبی از نظم و حاکمیت ملی را در درون قلمرو خود آفریده باشند. اما به نظر می‌رسد این نظم و ثبات داخلی در درون ملت- دولت‌ها به وسیله نیروهای جدید مادی و اجتماعی جهانی مورد چالشی جدی قرار گرفته است. چالش‌هایی که به نظر می‌رسد نه دولت‌های ملی و نه نظام دولت- ملت‌ها قابلیت مقابله با آن را دارا نباشند.

با توجه به فن آوری نظامی امروز اگر جنگی بین برخی از ملت- دولت‌ها به وقوع پیوندد

1. Communication Revolution

2. Anarchism

می‌تواند به سرعت تبدیل به یک جنگ تمام عیار^۱ شود. بمباران‌های اتمی قادرند تمامی وجود تمدن بشری را در نور دیده و در جاهایی که سلاح اتمی استفاده شود احتمال اضمحلال کامل توانایی‌های بشری و اجتماع سازمانی آن وجود دارد، امری که بازسازی آن اگر قابل تصور باشد ده‌ها سال طول خواهد کشید. از طرف دیگر، به دلیل وابستگی فزاینده متقابل کشورها از لحاظ اقتصادی و آسان شدن حرکت و انتقال سرمایه‌ها از مرزهای ملی توسط شرکت‌های چند ملیتی، دولت‌های ملی قسمت عمده‌ای از توانایی خود را برای خودگردانی از دست داده‌اند. قدرتمندترین بازیگران اقتصادی دولتی و غیردولتی، می‌توانند بر روی زندگی تعداد گسترده‌ای از جمعیت جهانی تأثیرگذار باشند و دولت‌های ملی به دلایل مختلف قابلیت کنترل قانونی آنها را ندارند.

توسعه فن‌آوری باعث شد تا کشورها به طور فزاینده‌ای بتوانند بر شرایط زیست محیطی کشورهای دیگر تأثیرگذار باشند. این تأثیرگذاری زیست محیطی از طریق ارتباط متقابل اکوسیستم محیطی حاصل می‌شود. به نظر می‌رسد ابزارهای متفاوت در دست حکومت‌ها مانند دیپلماسی، قراردادها، تنش‌های بین‌المللی دیگر قادر نیستند که بر فن‌آوری مخرب و لجام‌گسیخته افسار زنند و آن را رام نیازهای بشری و سیاست‌های داخلی سازند.

اما تصور غیرآنارشی نیز امکان‌پذیر است. زمانی که دولت‌های ملی قدرت خود را از دست می‌دهند، دولت‌های محلی یا ایالتی جایگزین شده و به مذاکره تجاری و انجام ترتیبات سرمایه‌گذاری با واحدهای فرعی دولت‌ها در کشورهای دیگر می‌پردازند. هنگامی که سازمان‌های عمومی در ارائه خدمات به مردم دچار لغزش می‌شوند، انجمن‌های غیردولتی قوی‌تر می‌گردند. به علاوه بازارهای غیرقانونی مندرابه سختی می‌توان آنارشی گونه دانست. نظام عرضه و تقاضا^۲ انگیزه‌های لازم را برای شکل‌گیری نظم عمومی، ثبات قراردادها و روابط پولی و مقداری عدالت به وجود می‌آورد.

در نتیجه می‌توان گفت نه آنارشیسم بلکه یک نظام چندقطبی مفهوم مناسب‌تری برای توصیف و فهم الگوهای روبه‌ظهور در جهان سیاست است. در یک نظام چندمحوری یک

1. Total- War

2. Supply and Demand

ساختار مسلط برای مدیریت همکاری و تنازع وجود ندارد. دولت-ملت‌ها، گروه‌های فرعی ملی، جوامع ذی‌نفوذ فراملی همه برای کسب حمایت و وفاداری افراد رقابت می‌کنند و در چنین تغییر زمینه‌ای از روابط قدرتی هندسه موازنه قوا تغییر شکل می‌یابد. نقش ملت-دولت‌ها در یک نظام چند قطبی جهانی در مناطق و اماکن مختلف دنیا متفاوت است. آن دسته از کشورهایی که نظام اجتماعی-اقتصادیشان ضربه‌پذیرترین نظام‌ها در مقابل اعمال کشورهای قدرتمندتر، شرکت‌های چندملیتی و سایر نیروهای فرامرزی باشد، هر چه مجدانه‌تر نسبت به حفظ حاکمیت ملی و صلاحیت داخلی در قالب دفاعی فرو می‌روند. چنین کشورهایی تحمل کمتری را در قبال جنبش‌های مذهبی، سیاسی و قومی فرامرزی از خود به منصفه ظهور می‌رسانند. شاید به همین دلیل، جای تعجب نباشد که کشورهای تازه استقلال یافته در جهان سوم، در حفظ نظام دولت-ملتی خود مصممانه‌تر عمل می‌کنند. در جوامع پیشرفته صنعتی عمدتاً کسانی که به دنبال سیاست‌های "حمایتی"^۱ هستند، مرتجع نامیده می‌شوند و آنانی که به دنبال ایجاد انجمن‌ها و نهادهای فراملی هستند جهان‌گرا نام می‌گیرند.

البته نظام چندمحوری، با توجه به دلایل گفته شده، شدیداً قابلیت فروپاشی و تبدیل به نظام آنارشی را داراست. علاوه بر این چنین نظامی می‌تواند آفریننده الگوهای متفاوتی از خودیگانگی، انزواگرایی، و نارضایتی باشد، چرا که آن گروه‌هایی که کمتر محرک بوده و کمتر جهان‌گرا هستند احساس بریدگی و انفعال می‌نمایند زیرا احساس می‌کنند الیت‌های قدرتمند و بانفوذ بدون پاسخگویی به مجامع مردمی دنیا را اداره می‌کنند. اما در عین حال "دولتمردان" چنین نظامی دارای این فرصت هستند که روشنگرانه نسبت به چنین حالتی از خود واکنش نشان داده و آنها را برطرف سازند.^(۱۲)

بدون تردید آن طور که می‌توان پیش‌بینی نمود، ملت-دولت‌ها دارای نقشی بنیادین در دنیای چندمحوری آینده ایفا خواهند نمود. اما اکنون زمان آن فرارسیده است که ما آنها را صرفاً به عنوان یک مولفه در کنار سایر مولفه‌های سیاست بین‌الملل و نه ذات و ماهیت آن ببینیم.

یادداشت‌ها

۱. درباره نظریه‌های مختلف که راجع به نظام دولت-ملت‌ها گفته شده آثار بسیار متنوعی در ادبیات روابط بین‌الملل وجود دارد که به عنوان نمونه‌های مناسب می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- Joseph A. Camilleri and Jim Falk, *The End of Sovereignty? The Politics of a Shrinking and Fragmenting World*, (Aldershot: Edward Elgar, 1992).

- R.B. J. Walker and Saul H. Mendlovitz, Eds., *Contending Sovereignties: Redefining Political Community*, (Boulder: Lynne Rienner, 1990).

- Ernst- Otto Czempel and James N. Rosenau, Eds., *Global Changes and Theoretical Challenges*, (Lexington; Lexington Books, 1989).

- David Held, "Democracy, The Nation-State and The Global System", *Economy and Society*, Vol. 20, No. 2, (May 1991), 138-172.

۲. در زمینه ارتباط بین مدرنیته و فرضیه دولت-ملت‌ها به این مقاله که به خوبی تبیین‌کننده چالش‌های فراسو در این زمینه است مراجعه شود:

- John Gerard Ruggie, "Territoriality and Beyond, Problematising Modernity in International Relations", *International Organization*, Vol. 47, (1993), pp. 139-174.

۳. تفاوت دو نگرش "سیاست جهانی" و "سیاست بین‌الملل" در توضیح و تبیین مسایل موجود در رشته روابط بین‌الملل بسیار حائز اهمیت است چرا که این دو نگرش متفاوت ارائه‌کننده راه کارهای متفاوتی در توضیح مسائل جهانی هستند و به وسیله ایجاد تمایز بین آن دو بسیاری از آثار موجود در ادبیات روابط بین‌الملل قابل فهم می‌شود. به عنوان نمونه به دو مورد زیر مراجعه شود:

- M.J. Peterson, "Transnational Activity, International Society and World Politics", *Mellennium* 21, No. 3, 1992, pp. 374-375.

- John Keane, Ed., *Civil Society and the State*, (London: Verso, 1988).

۴. برای آشنایی با دو قرائت مختلف از این موضوع مراجعه شود به:

- Andrew Linklater, *Men and Citizens in the Theory of International Relations*, (London: Macmillan, 1982).

- R.B.J. Walker, *One World, Many Worlds*, (Boulder, Lynne Rienner, 1988).

۵. جهانی شدن یکی از مباحث جدید کلیدی رشته روابط بین الملل است که در زمینه های گوناگون قابل بحث است اما راجع به ارتباط آن با مفهوم دولت - ملت ها مراجعه شود به:

Anthony McGrew, Paul G. Lewis, *Global Politics: Globalization and the Nation- State*, (Oxford, Polity Press, 1992).

- James Rosenau, *Turbulence in World Politics: A Theory of Change and Continuity* (Hemel Hempstead, England: Harvester Wheatsheaf, 1990).

۶. برای مطالعه کلی راجع به این تحول مراجعه شود به:

Martin Carnoy, *The State and Political Theory*, (Princeton: Princeton University Press, 1984).

7. *Fact on Files*, January 13, 1969.

۸. در این خصوص مراجعه شود به:

- R.B. J. Walker, *Inside/ Outside: International Relations as political Theory*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), pp. 45-53.

- John Dunn, *Western Political Theory in the Face of the Future*, 2d Ed., (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), pp. 12-19.

۹. در خصوص چالش های اقتصادی فراسوی ملت - دولت ها به موارد زیر مراجعه شود:

- G. Cerny, *The Changing Architecture of politics*, (London: Sage, 1990), pp. 93-104.

- John Keane, Ed., *Civil Society and the State*, (London: Verso, 1988), pp. 67-92.

10. J. Berting and W. Beckmans, Eds., *Beyond Progress and Development*, (Aveburg: Aldershot, 1987), pp. 42-69.

۱۱. در خصوص مباحث فرهنگی این مقوله مراجعه شود به:

- Anthony D. Smith, "Towards a Global Culture", in Mike Featherstone, Ed., *Global Culture*:

Nationalism, Globalization and Modernity, (London: Sage, 1990), pp. 180-185.

- Ronald Robertson and Frank Lechner, "Modernization, Globalization and the Problem of Culture in World- Systems Theory", *Theory, Culture and Society*, Vol. 2, No. 3, (1985): 103-117.

- Martin Shaw, "Global Society and Global Responsibility: The Theoretical, Historical and Political Limits of International Society", *Millennium* 21, No. 3, (1992), 431.

۱۲. درباره‌ی مباحث گسترده‌تر راجع به مدل چند محوری مراجعه شود به:

- Philip G. Cerny, "Plurilateralism: Structural Differentiation and Functional Conflict in the Post- Cold War World order", *Millennium* 22, No. 1 (1993), 21-29.

- Evan Luard, *The Globalization of Politics: The Changed Focus of Political Action in the Modern World*, (London: Macmillan, 1990), pp. 163-191.

